



درس فایز فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۸ مهر ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مقدمات - امر هفتم: اتصاف نکاح به احکام خمسه

مصادف با: ۱۰ صفر ۱۴۴۰

سال اول

جلسه: ۱۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

درباره شش امر از اموری که به نوعی مقدمه کتاب النکاح محسوب می‌شوند، مطالبی را عرض کردیم. از این شش امر، امام (ره) فقط به یک امر اشاره کرده‌اند و آن هم استحباب اصل نکاح بود. البته مرحوم سید در عروه به برخی از این جهات اشاره کرده‌اند که عبارت ایشان را خواندیم.

یک امر از اموری که در ادامه بحث‌های گذشته مورد اشاره مرحوم سید قرار گرفته، این است که آیا در استحباب نکاح فرقی بین نکاح دائم و نکاح منقطع هست یا خیر؟ ولی چون در آینده درباره نکاح موقت یا منقطع به تفصیل سخن خواهیم گفت، این مسأله را واگذار می‌کنیم به جای خودش تا تکرار پیش نیاید. لذا از این امر عبور می‌کنیم.

امر هفتم: اتصاف نکاح به احکام خمسه

امر هفتم که تقریباً آخرین امر از امور مقدماتی کتاب نکاح هست، انقسام نکاح به سبب انقسام احکام به پنج قسم است. یعنی آنچه تا به حال گفتیم، درباره استحباب نکاح فی نفسه بود. تا اینجا ثابت شد نکاح فی نفسه مستحب^۱. اما «بالنظر إلی الطواری و بالنسبة إلی عروض بعض الامور»، پنج قسم می‌شود. هم نکاح واجب، هم نکاح مستحب، مباح، مکروه و حرام داریم. پس امر هفتم درباره انقسام نکاح به احکام خمسه، به اعتبار عوارضی است که برای نکاح پیش می‌آید یعنی به اعتبار عروض برخی عناوین، می‌تواند واجب یا مستحب یا مباح یا مکروه یا حرام باشد.

البته مرحوم سید در عروه دو تقسیم برای نکاح به این اعتبار ذکر کرده‌اند:

یکی تقسیم نکاح یا انقسام نکاح به پنج قسم به اعتبار برخی از طواری و عوارض.

دوم، انقسام نکاح به پنج قسم به اعتبار منکوحه؛ یعنی آن کسی که مرد می‌خواهد با او ازدواج کند. مقصد در هر دو نکاح است ولی در تقسیم اول، خود نکاح فی نفسه و در تقسیم دوم، به اعتبار خاص در رابطه با منکوحه، یعنی زنی که می‌خواهد ازدواج با او صورت گیرد، به پنج قسم تقسیم می‌شود. پس ما در واقع باید این بحث را در دو مقام دنبال کنیم:

مقام اول درباره انقسام نکاح به اقسام پنج‌گانه به اعتبار طواری و عوارض است. مقام دوم، تقسیم نکاح به پنج قسم به اعتبار خصوص منکوحه. خواهیم دید که چگونه این تقسیم صورت می‌گیرد.

البته مرحوم آقای خویی همین جا یک تقسیم دیگری کرده به نحو کلی و دیگر این دو تقسیم را مطرح نکرده‌اند.^۱

علی‌ای حال ما بر طبق ممشای مرحوم سید بحث را در این دو مقام دنبال می‌کنیم.

۱. تنقیح، کتاب النکاح، ص ۵.

مقام اول: انقسام نکاح به پنج قسم، بالنظر الی الطواری و العوارض

منظور از این عنوان، آن است که تارة نکاح را با قطع نظر از برخی از لواحق در نظر می‌گیریم و آخری به اعتبار لواحق معلوم شد فی نفسه و با قطع نظر از لواحق، نکاح مستحب است. این استحبابی که تا به حال درباره آن بحث کردیم و ابعاد مختلف آن را توضیح دادیم، فی نفسه نکاح را در نظر گرفته که استحباب بر آن ثابت است. اما گاهی به ملاحظه برخی عوارض در نظر گرفته می‌شود.

قسم اول: نکاح واجب

قسم اول این است که نکاح واجب چه مواردی را شامل می‌شود؟ چطور می‌شود که نکاح واجب شود؟

عبارت مرحوم سید برای نکاح واجب این است: « فقد یجب بالنذر، أو العهد، أو الحلف، و فیما إذا کان مقدمة الواجب مطلق او کان فی ترکه مظنة الضرر او الوقوع فی الزنا او محرم آخر^۱ ». می‌فرماید: گاهی نکاح واجب می‌شود؛ چند مورد را ایشان برای نکاح واجب مثال می‌زند.

۱. مثلاً نذر موجب این می‌شود که نکاح واجب شود. اگر کسی نذر کند که ازدواج کند، به خاطر نذر، ازدواج واجب می‌شود.

۲. کسی با خودش عهد می‌کند؛ بر اثر عهد، نکاح واجب می‌شود.

۳. کسی قسم بخورد که من ازدواج خواهم کرد؛ البته با حلف و عهد و نذر، با شرایط خودش که وجوب را ثابت کند، نکاح واجب می‌شود. این سه مورد همه از یک وادی هستند.

۴. چهارمین مورد، آنجایی است که نکاح مقدمه یک واجب مطلق باشد؛ مثلاً نکاح مقدمه اشتغال به علمی باشد که تحصیل آن واجب است. اگر ازدواج مقدمه شود برای یک واجب مطلق (واجب مطلق در مقابل واجب مشروط است) در این صورت نکاح واجب می‌شود.

۵. اینکه اگر ترک نکاح مظنه ضرر داشته باشد، آنگاه نکاح واجب است. نمی‌گوید علم به ضرر؛ اگر کسی ببیند ترک نکاح احتمال راجحی را برای ضرر در مورد او ایجاد می‌کند، بر او واجب است که ازدواج کند.

۶. اینکه ببیند با ترک نکاح، در یک حرامی می‌افتد؛ ترک نکاح مقدمه وقوع در حرامی مثل زنا شود. اینجا هم نکاح واجب است.

این شش مثالی است که مرحوم سید در اینجا ذکر کرده‌اند؛ باید ببینیم آیا این شش مثال که مرحوم سید فرموده‌اند، از موارد نکاح واجب است یا خیر؟ آیا نکاح با این امور، واجب می‌شود یا خیر؟ یا اینکه ممکن است ما از اطلاق کلام سید دست برداریم یا نیاز به توضیح داشته باشد.

بررسی سه مثال اول

در مورد نذر و عهد و سوگند، آیا کسی اگر نذر کند یا قسم بخورد یا عهد ببندد که ازدواج کند، اینجا نکاح واجب می‌شود؟ ما در این مسأله یک تأملی داریم؛ سابقاً گفتیم که یک مطلبی را امام(ره) فرموده‌اند. به نظرم در بحث اصول مطرح شده که آیا یک عمل مستحبی با نذر واجب می‌شود یا خیر؟ چه نکاح و چه امر مستحب دیگر. مثلاً کسی نذر کند نماز شب بخواند

۱. العروة الوثقی، ج ۵، ص ۴۸۳.

که یک مستحب مؤکد است؛ یا قسم بخورد که یک عمل مستحبی انجام دهد. آیا با نذر و عهد و سوگند، این عمل مستحبی مبدل به عمل واجب می‌شود یا خیر.

امام(ره) می‌فرماید: خیر. عمل مستحبی تبدیل به عمل واجب نمی‌شود. آنچه که اینجا واجب است، عمل به نذر است؛ یعنی اوفوا بالنذور، اوفوا بالعقود، اوفوا بالعهود، اتیان اینها واجب است، نه اینکه عمل مستحبی تبدیل به عمل واجب شود. اگر کسی نذر می‌کند نماز شب بخواند، این معنایش این نیست که نماز شب مستحب، واجب شود. این به استحباب خودش باقی است. آن لزوم و وجوبی که اینجا به گردن مکلف می‌آید، وجوب وفاء به نذر است. این غیر از آن است که یک عمل مستحبی تبدیل به عمل واجب شود.

البته این مبنا محل اختلاف است و همه آن را قبول ندارند ولی چون این مبنا درست است، به نظر ما نذر و عهد و حلف، موجب وجوب نکاح نمی‌شود. نکاح به استحباب خودش باقی است؛ تنها چیزی که هست آن است که به خاطر نذر، واجب است که ما به مفاد نذر عمل کنیم. چون متعلق نذر، نکاح است، قهراً از باب وجوب وفای به نذر، بر ما لازم است که بر منظور جامعه عمل بیوشانیم.

سؤال:

استاد: این، نکاح واجب نمی‌شود؛ بله، مگر اینکه بگوییم نکاح به اعتبار اینکه منذور واقع شده، لازم الاتیان می‌شود. حیث آن، حیث عمل به نذر و وفای به نذر است. یک کسی یک وقت نذر کرده که یک عمل واجبی را حتماً انجام دهد؛ یک وقت نذر کرده که عمل مستحب را انجام دهد. اگر گفتیم نکاح واجب می‌شود، به نذرش عمل کرده و اگر گفتیم نه، آنجا بحث تداخل پیش می‌آید و معلوم نیست که دو عقاب ثابت شود.

سؤال:

استاد: اینکه معلوم است؛ و الا اگر لعارض نبود بالنظر الی نفسه که قطعاً استحباب دارد. ما می‌گوییم لعارض هم در اینجا نکاح واجب نمی‌شود. عمل مستحبی به واسطه نذر و امثال آن‌ها تبدیل به عمل واجب نمی‌شود. آن چیزی که هست آن است که چون ما باید به نذر عمل کنیم، یک الزامی پیدا می‌کنیم به این عمل مستحبی. الزام به اتیان به عمل مستحبی، غیر از آن است که عمل مستحبی یصیر عملاً واجبا.

سؤال:

استاد: در تمام مستحبات و نه فقط اینجا؛ به نماز شب مثال زدیم. در تمام موارد مستحبی اگر کسی نذر کند، نظرشان این است که اینها از حکم اصلی خودشان به واجب تبدیل نمی‌شوند. آن چیزی که هست آن است که ما باید به این اتیان کنیم؛ لانه مصداق للوفاء بالنذر. از باب وفای به نذر است و نه از باب اینکه این مستحب تبدیل به واجب شده است.

بررسی اشکال چهارم

اما مثال چهارم، فیما اذا كان مقدمة لواجب مطلق؛ اینکه مقدمه واجب مطلق باشد. این مسأله هم مبتنی بر آن است که ما بگوییم مقدمه واجب، واجب است. اگر کسی قائل شد به اینکه مقدمة الواجب واجب و قهراً وجوب از ذی المقدمه به مقدمه سرایت می‌کند آنگاه نکاح هم که مقدمه یک واجب است، قهراً متصف به وصف وجوب می‌شود. اما اگر گفتیم مقدمه واجب،

واجب نیست که مشهور متأخرین معتقدند مقدمه واجب، واجب نیست، قهراً نمی‌توانیم بگوییم نکاح به عنوان مقدمه اشتغال به تحصیل علم واجب، واجب می‌شود.

البته اگر این مقدمه و یک سبب منحصر برای تحقق ذی المقدمه باشد، در آن صورت می‌توانیم بگوییم واجب است. اگر فرض کنید یک واجبی ده تا مقدمه دارد؛ اینجا آیا تحصیل این مقدمات به صورت جدا جدا برای وصول به واجب و تحقق ذی المقدمه، واجب هستند یا نه؟ این در بحث قاعده اعانه بر اثم مفصل مطرح می‌شود؛ آیه «تعاونوا علی البرّ و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان» هم در مورد مقدمه واجب و هم در مورد مقدمه حرام، مطرح می‌کنند. اگر یک واجبی ده مقدمه داشت، آیا تحصیل این مقدمات لازم است یا خیر؟ می‌گویند خیر. مگر اینکه این واجب یک مقدمه منحصره‌ای داشته باشد که این، سبب منحصر برای تحقق واجب باشد. در آن صورت می‌توانیم بگوییم واجب است.

اینجا نیز همین طور است؛ فرض کنید کسی نکاح را به عنوان سبب منحصر برای یک امر واجب ببیند؛ مقدمه منحصر برای یک واجب نفسی باشد، قهراً در این صورت می‌توانیم بگوییم نکاح واجب است. پس اینکه فرموده‌اند «فیما اذا كان مقدمة لواجب مطلق»، این در صورتی است که نکاح مقدمه منحصره باشد و سبب منحصر باشد برای تحقق یک ذی المقدمه‌ای که واجب است. و الا اینطور نیست که نکاح اگر به هر نحوی مقدمیت برای یک واجب دیگر داشته باشد، مبدل به وجوب شود. این چنین نیست؛ در یک شرایطی خاصی این وجوب حاصل می‌شود.

بررسی مثال پنجم

مثال پنجم، اینکه او کان فی ترکه مظنة للضرر. یکی از مواردی که مرحوم سید فرموده‌اند نکاح واجب می‌شود، آنجایی است که اگر ترک شود، مظنه ضرر است.

اولاً اینکه مظنه ضرر در ترک نکاح را سبب وجوب نکاح قرار دادن، جای بحث دارد. یک بحث این است که آیا اضرار قطعی حرام است یا اضرار ظنی هم حرام است؟ آیا اساساً اضرار به نفس حرام است یا خیر؟ یعنی اینها مسائلی است که تا حل نشود، اینجا ما نمی‌توانیم این نکاح را نکاح واجب بدانیم. در صورتی می‌تواند نکاح به عنوان یک عمل واجب در این مثال پذیرفته شود که چند مطلب را حل کنیم:

اول اینکه ظن به ضرر یا اضرار ظنی کافی باشد برای حکم به حرمت اضرار. دوم، اصل حرمت اضرار ثابت شود؛ چه بسا حرمت اضرار به نفس در امور دنیوی محل اشکال باشد. برخی معتقدند اگر حکم به لزوم اجتناب ضرر می‌شود، ضرر اخروی است. یعنی عقل حکم می‌کند به لزوم اجتناب از ضرر اخروی. یا اینکه گفته می‌شود به نظر عقل دفع ضرر محتمل واجب و لازم است، آنچه که به طور قطع می‌توانیم در این باره بپذیریم، ضرر اخروی است. برخی معتقدند ضررهای محتمل دنیوی، واجب الدفع نیست.

به علاوه، در ضررهای دنیوی هم گاهی یک مصالح اهمی وجود دارد که به خاطر آن مسائل اهم، اضرار به نفس در دنیا اشکالی ندارد. پس اگر کسی به خاطر یک مصلحت مهم‌تر، ضرر دنیوی را بر خودش هموار کند، معلوم نیست که از نظر عقل اشکالی داشته باشد. اگر یک ضرر محتمل دنیوی را به خاطر یک غرض مهم‌تر دفع نکند، شاید از نظر عقل اشکالی

نداشته باشد. بله، اگر یک ضرر مهم و بزرگ دنیوی باشد، ممکن است این را بپذیریم اما در ضررهایی که خطیر و مهم نیست، معلوم نیست که عقل این حکم را بپذیرد.

پس اینکه مرحوم سید مظنه ضرر را در ترک نکاح سبب وجوب نکاح قرار داده‌اند، جای تأمل دارد. این مبتنی بر چند امر است. اولاً ما بپذیریم که دفع ضرر محتمل، که عقل آن را لازم می‌داند، شامل ضررهای دنیایی هم شود. ثانیاً بپذیریم که در مقابل این ضرر، یک مصلحت اقوی و اهمی نباشد. ثالثاً بپذیریم ضرری که به انسان حاصل می‌شود، یک ضرر مهم و بزرگ باشد؛ یعنی فرق بگذاریم بین ضررهای خطیره و ضررهای غیر خطیره. این امور را اگر ما ثابت کنیم، آن وقت می‌توانیم آنچه که اینجا به عنوان مصداق و مثال نکاح واجب گفته‌اند، بپذیریم.

لثاقل أن يقول که اساساً اضرار به نفس ولو قطعی، در دنیا حرام نیست، چه برسد به ظنی. بر فرض هم شامل اضرار ظنی هم شود، در دنیا باید دید که آیا در مقابلش یک غرض اقوی و اهمی وجود دارد یا خیر؟ ثالثاً ببینیم آیا آن ضرری که متوجه انسان می‌شود، یک ضرر خطیری است یا خیر.

لذا در اطلاق کلام ایشان که فرموده: «کان فی ترکه مظنة للضرر»، جای تأمل و اشکال است.

بررسی مثال ششم

اما مثال ششم، اینکه ترک نکاح سبب شود برای وقوع در حرامی مثل زنا. این چطور است؟ مثلاً اگر کسی ببیند اگر ازدواج نکند، به زنا می‌افتد؛ آیا در اینجا بر او واجب است که ازدواج کند؟ کسی بگوید اگر من ازدواج نکنم، خدای نکرده گرفتار استمناء می‌شوم. آیا در اینجا واجب است که بر او ازدواج کند؟ یعنی ترک نکاح مقدمه‌ای شود برای وقوع در حرام. این مثال و این مورد هم جای بحث دارد.

قبل از هر چیز در عبارت ایشان یک نکته‌ای هست که باید مورد توجه قرار گیرد. عبارت مرحوم سید این است: «أو کان فی ترکه مظنة للضرر أو الوقوع فی الزنا أو محرم آخر». در «أو الوقوع» بحث است که عطف به چیست؟ آیا «أو الوقوع» عطف به للضرر است یا عطف به مظنة الضرر؟ در اینجا دو احتمال وجود دارد؛ معنای عبارت طبق این دو احتمال فرق می‌کند. من اصل دو احتمال را مطرح می‌کنم، روی آن دقت کنید؛ آن وقت جلسه آینده توضیح می‌دهم تا مبانی که بر اساس آن می‌تواند نکاح واجب باشد، معلوم شود.

اگر بگوییم «أو الوقوع فی الزنا» عطف به مظنة الضرر باشد، معنایش آن است که ترک نکاح باعث افتادن انسان در حرام شود. یعنی نکاح نکردن قطعاً باعث گناه شود. اما اگر گفتیم «أو الوقوع فی الزنا» عطف به خودِ ضرر است، آن وقت معنای عبارت این است: «أو کان فی ترکه مظنة الوقوع فی الزنا». طبق این احتمال صرف ظنّ وقوع در گناه و زنا، برای وجوب نکاح کافی است.

پس در مثال ششم دو احتمال است؛ یک احتمال اینکه شخص به خاطر ترک نکاح، وقوع حتمی در گناه و زنا پیدا می‌کند. احتمال دوم این است که شخص به خاطر ترک نکاح، ظنّ به وقوع در گناه برای او پیدا می‌شود. فرق است بین ظنّ به وقوع در گناه یا قطع به وقوع در گناه. طبق هر یک از این دو احتمال، بالاخره باید ببینیم آیا مثال ششم از مصادیق نکاح واجب هست یا نیست.

به هر حال ملاحظه فرمودید که همه این مثال‌ها به نوعی احتیاج به توضیح و توجیه دارد. یا باید بگوییم کلام ایشان کامل نیست یا اینکه کلام ایشان را حمل کنیم بر همین موارد. این را فردا توضیح خواهیم داد.

«الحمد لله رب العالمین»